

به جستجوی تو
در مبر بادها می‌گیریم
در چار راه فصول

و مگر جستجو، جز در «مکان» و «زمان» هم امکان پذیر می‌شود؟! هر دو بند، مین اینک، شاعر هیچ گاه و هیچ جا از جستجو فروگذار نکرده است. اما این جستجو چیست و از کجاست؟! در دنباله این بند روشن می‌شود:

در چارچوب شکسته پنجره‌ای
که آسمان ابرآلوده را
قابی کهنه می‌گیرد.

بداین معنی که با تصویری از موقعیت خود، نشان می‌دهد که این جستجو، جز جستجویی خیاپردازانه و ذهنی نیست. اما به راستی چرا به جستجو «نمی‌رود»، بل به جستجو «می‌گیرید»؟! آخر مگر نه «رفتن» به قصد «جستن» چه بسا امید «یافتن» را نیز در خود دارد؛ اما در جستجو «گریستن»، دیگر کمترین امید یافتنی به همراه نخواهد داشت؟! و مگر نه اینکه مرثیه در مرگ عزیز است که هرگز دیگر بار یافت نخواهد شد؟ و جز از گریستن برای اوچاره‌ای نیست؟ گریستی که در بطن «آسمان ابرآلوده» نیز نهفته است. آسمان ابرآلوده از دریچه چشم شاعر گریان و در قاب کپنه پنجره، و همچنان با منطقی که در بند سوم شعر، در اوج شکوفایی خود مشخص می‌شود:

به انتظار تصویر تو
این دفتر خالی
تا چند

تا چند
ورق خواهد خورد

چرا که طبیعی است کلمه «قاب» کلمه «تصویر» را به ذهن متبادر کند و کلمه «تصویر» کلمه «دفتر» را و کلمه «دفتر»، «ورق خوردن» را. و از مجموع اینها (با توجه به تصویری که از «زمان» در بند دوم داده شد و نیز صفت «خالی»

برای «دفتر» در همین بند) مفهوم روزهای بی «او»، روزهای خالی و پوچ را در نظر آورد و همچنین مفهوم «جستجو» در بند اول و دوم را در «ورق خوردن» (گذشتن) روزها از پشت روزها برای یافتن او و ورق خوردن دفتر خالی برای یافتن تصویر او.

اینجاست که یکبار دیگر روشن می‌شود: حرکتهای ذهن آن دسته از شاعران که به نهایت تربیت ذهنی رسیده‌اند، چگونه بی هیچ تصنعی راه منطقی خود را طی می‌کند.

چنین است که اگر در بندهای نخست شعر به جستجوی او گریست، جستجوی بی سرانجام، حال در بند:

جریان باد را پذیرفتن

و عشق را

که خواهر مرگ است -

و جاودانگی

رازش را

باتو در میان نهاد

پس به هیبت گنجی در آمدی

بایسته و آزانگیز

گنجی از آن دست

که تملك خاک را و دیاران را

از این سان

دلپذیر کرده است

با اشاره به جدایی همیشگی او و تسلیم و پذیرش جریان باد و عشق و مرگ (که انسان را از آن راه گریزی نیست، انسانی که چون به ابدیت پیوست، آنگاه راز جاودانگی را در خواهد یافت. خاصه انسان کاملی همچون «لرغ» که در دل خاک نیز گنجی است بایسته و آزانگیز)، در حقیقت به باور داشت مرگ رشح انگیز او اشاره می‌کند. مرگی در خاک دلپذیر. آنهم آنچنان که گویی شعر تمام شده است و پس از آن هیچ سخنی و تصویری درخور و مناسب نیست.

امانه... بارهم بندی دیگر هست. بندی که خواندن آن خواننده را آهچنان از این توهم بیرون می آورد، که نشانه آنرا فقط در رعشه و لرزش ناگهانی او باید نگریست. و این را هیچ دلیلی نیست، مگر همان تربیت ذهن شاعر، که همچنان ادامه منطقی شعر را باعث شده است. چرا که هرگز «مرگت» و «دفن» او در نظر شاعر پایان کار نیست. او «فروغی» است که همچنان حرکت او هر صبح بریشانی آسمان تماشایی است. آنهم از نگاه شاعری سوگوار، که چون دیده از خواب می کشاید پیش از هر چیز، به آن فروغ صبحگاهی چشم می دوزد و به یاد او می افتد. و این یعنی جاودانگی «او»:

«نامت سپیده می است که بریشانی آسمان می گذرد» و بدراستی چرا شعر در اینجا تمام نمی شود؟! و چرا باید بشود؟! که هنوز ذهن متوقف نشده و به خطاب «متبرک باد نام تو!» نرسیده است. «متبرک» و نه «همایون» یا «حجسته»، که بار عم انگیر و عمیق «متبرک» کجا و بار شادی آمیز و سطحی «حجسته» و «همایون»؟ آنهم در این دعای دینی، زیبا و فراموش نشدنی. و بارهم نه به عنوان آخرین سطر، که هنوز ذهن شاعر از حرکت باز نایستاده است. و در یفا اگر می ایستاد و به این زیباترین پایان (که یکی از مناسب ترین حسن ختامهاست) نمی رسید:

و ماهمچنان

دوره می کنیم

شب ز اورور را

هور را

ماشاغرآن. و بدراستی چه زیباست رابطه «دوره کردن» با بند سوم شعر:

«این دفتر خالی تا چند، تا چندورقی خواهد خورد»

و با توجه به مفهوم بیس سطحی که در اصطلاح «دوره کردن» معمول است. دوره کردنی که با «مطالعه عمیق» بسیار فاصله دارد. و همین است دیگر مناسب دفتر خالی، تا تئیری که در آخرین سطر شعر می آید.

«فروغی» که به جاودانگی پیوسته و هر صبح بریشانی آسمان می گذرد. شاعری که شعر در نظر او به پنجره ای میمانست که هر گاه به سویش می رفت، باز می شد پنجره شاعر شاعری که همانقدر زندگی را دوست داشت که مرگ را. و آن

این همان پنجره‌ای نیست که اینک شاملو، گریبان در کنار آن نشسته است و با
نمایش آسمان ابر آلوده، به جستجوی او می‌گریزد و به خود وهمه شاعرانسی
می‌اندیشد که شبانروز خود را (و همچنان تا هنوز) به بطالت سر می‌کنند؟!

www.KetabFarsi.com

مؤسسه انتشارات نگاه منتشر کرد

● از مجموعه شعر و شاعری

۱. شعر زمان ما (۱)، احمد شاملو، از محمد حقوقی
۲. شعر زمان ما (۲)، اخوان ثالث، از محمد حقوقی
۳. شعر زمان ما (۳)، سهراب سپهری، از محمد حقوقی
۴. شعر زمان ما (۴)، فروغ فرخزاد، از محمد حقوقی
۵. هوای تازه، احمد شاملو
۶. ابراهیم در آتش، احمد شاملو
۷. لحظه‌ها و همیشه، احمد شاملو
۸. ققنوس در باران، احمد شاملو
۹. آیدا در آینه، احمد شاملو
۱۰. مرثیه‌های خاک، احمد شاملو
۱۱. از هوا و آئینه‌ها، احمد شاملو
۱۲. کلیات اشعار نیما یوشیج، سیروس طاهباز
۱۳. دیوان شهریار، محمدحسین شهریار
۱۴. دیوان شمس، بدیع الزمان فروزانفر
۱۵. دیوان عطار، بدیع الزمان فروزانفر
۱۶. دیوان حافظ، قزوینی و غنی
۱۷. دیوان سعدی، محمدعلی فروغی
۱۸. دیوان نظامی گنجوی، وحید دستگردی
۱۹. دیوان هاتف اصفهانی، وحید دستگردی
۲۰. مثنوی معنوی، فروزانفر
۲۱. دیوان ناصر خسرو، سیدحسن تقی‌زاده
۲۲. دیوان رحمتی باقی، پرویز بابائی
۲۳. دیوان رودکی، سعید نفیسی
۲۴. دیوان عراقی، عراقی
۲۵. دیوان پروین اعتصامی، فریده دانائی



مؤسسه انتشارات نگاه

۱۳۵۵ (۱۱)